دکتر ناصرالدین صاحب الزمانی

فرهنگ و انقلاب زبان

معرفی برترین دستاورد بشر در قلمرو زبان

متن سخنرانی در تالار امور فرهنگی دانشگاه تهران

سه‌شنبه ۲/۱۴، ۲۵۳۵

M. H. SAHEB. ZAMANI, PH.D

LA KULTURO KAJ LA REVOLUCIO LINGVA

ENKONDUKO JE LA PLEJ SUPERA ATINGEGO HOMARA EN LA REGNO LINGVA:—ESPERANTO

UNIVERSITATO DE TEHRANO

1976 OKTOBRO

دکتر ناصرالدین صاحب الزمانی

فرهنگ و انقلاب زبان

معرفی برترین دستاورد بشر در قلمرو زبان

متن سخنرانی در تالار امور فرهنگی دانشگاه تهران
سه شنبه ۲۵۳۵/۲/۱۴

طرح : سارنج
چاپ و صحافی : چاپ چهر
چاپ اول مهرماه ۲۵۳۵ در ۳۰۰۰ نسخه
چاپ دوم اسفند ماه ۲۵۳۶ در ۳۰۰۰ نسخه
ناشر : دانشگاه تهران ــ امور فرهنگی گروه تحقیقات و انتشارات
بها :

قطعنامه‌ی هشتمین اجلاسیه‌ی عمومی یونسکو ــ سازمان آموزشی، فرهنگی، و علمی ملل‌متحد ــ ابرام می‌داردکه:

"۱ــ اسپرانتو، در عرصه‌ی روابط فرهنگی، میان ملت‌ها، و در برقراری تفاهم میان مردمان، به‌کسب موفقیت نائل آمده است.

۲ــ احراز این موفقیت، با هدف‌ها، و آرمان‌های یونسکو، هماهنگ است.

۳ــ به‌دبیرکل یونسکو، اختیار داده می‌شود که پی‌آمد حاصل از کاربرد اسپرانتو را، در امر آموزش و پرورش، و در زمینه‌ی فرهنگ و علوم، پی‌گیری کرده، و برای نیل بدین مقصود، با سازمان جهانی اسپرانتو UEA، در تمام موارد موردعلاقه‌ی هر دو سازمان، همکاری‌نماید.

۴ــ از قاطبه‌ی دولت‌های عضو یونسکو، هم‌اکنون گروهی، آمادگی خود را، برای پذیرش اسپرانتو، در برنامه‌های آموزشی مدارس خود، اعم از ابتدائی یا عالی، اعلام داشته‌اند....

مونته‌ویده‌ئو

۱۰ دسامبر ۱۹۵۴

۱۹ آذر ۱۳۳۳

* * *

"زبان اسپرانتو، به‌اندازه‌ای آسان است که درشش سال پیش (۱۸۸۸م) که کتاب دستور آنرا بدست‌آوردم، تقریبا" در مدت دو ساعت، موفق به‌خواندن و نوشتن آن شدم.

در هر حال، مدتی که از وقت انسان، برای‌تحصیل زبان اسپرانتو، صرف می‌شود، به‌قدری جزئی، و فوایدی که از یاد گرفتن آن، بدست می‌آید، به‌اندازه‌ای زیاد است‌که انسان‌نمی‌تواند، برای آموزش آن، جدیت‌ننماید."

لئو تولستوی، نویسنده‌ی نامدار روس، ۱۸۹۴ م

در این گفتار آمده است:

۱– درآمدسخن: عرفان، و زبان

تو چه دانی؟–
بانگ مرغان را، همی؟!
چون ندیدستی، سلیمان را دمی!؟
از نزاع ترک و،
رومی و،
عرب،
حل نشد اشکال "انگور" و "عنب"!
اختلاف خلق،
از "نام"، اوفتاد!
چون به "معنی" رفت، آرام اوفتاد!
هر که جوید "نام"، گر صاحب ثقه است"،
همچو تو،
نومید و، اندر تفرقه است!
"صورت" و هیئت بود، چون قشر و پوست،
"معنی" اندروی،
چو "مغز"، ای یارو دوست!
اندرین معنی، مثالی خوش شنو!
تا نمانی تو، "اسامی" را، گرو!
چهار کس را، داد، مردی:
– یک "درم"!
هر یکی، از شهری افتاده بهم
فارسی و، ترک و،
رومی و، عرب،
جمله با هم در نزاع و، در غضب!
پارسی گفتا که:
– ما، زین، چون رهیم؟!
هی! بیا، تا این، به‌انگوری دهیم!

آن عرب، گفتا:
– معاذالله، لا!
من، "عنب" خواهم،
نه "انگور"، ای دغا!
آن یکی کز ترک بد، گفت:
– ای گزوم!
من، نمیخواهم "عنب"،
خواهم "اوزوم"!
آن که رومی بود، گفت:
– این قیل را،
ترک کن، خواهم من "استافیل" را!

* * *   * * *

در تنازع، مشت، بر هم می‌زدند،
چون، ز سر "نام‌ها"، غافل بدند!
مشت بر هم می‌زدند از ابلهی،
پربدند از "جهل" و،
از "دانش"، تهی!

* * *   ×+ ×+ ×+

صاحب سری، عزیزی، صد زبان–
گر بدی آنجا، بدادی صلحشان!
پس بگفتی او که:
– من، زین یک درم،
آرزوی جمله‌تان را می‌خرم!
"گفت هر یکتان"، دهد، جنگ و نفاق،
"گفت من"،
آرد، شما را، اتفاق!
پس شما، خاموش باشید، اسمعوا!
تا زبانتان، من شوم،
در گفتگو!

ز اختلاف خویش، سوی اتحاد،
هین زهر جانب،
دوان گردید، شاد!
از نزاع ترک و،
رومی و،
عرب ـ
حل نشد اشکال "انگور" و،
"عنب"!
تا سلیمان امین معنوی،
برنیاید،
بر نخیزد، این "دوئی"!
کور مرغانیم و، بس ناساختیم،
کان "سلیمان" را،
دمی، نشناختیم!
همچو "جغدان"،
دشمن "بازان" شدیم،
لاجرم، وامانده‌ی "ویران"، شدیم!
مرغ جان‌ها را،
در این، آخر زمان"،
نیستشان از همدگر، یکدم، امان!
تو چه دانی، بانگ مرغان را، همی؟
چون ندیدستی سلیمان را، دمی!؟
تو چو موری، بهر دانه، می‌دوی!
هین سلیمان جو!
چه می‌باشی غوی (اغوا شده)
دانه جورا، دانه‌اش، دا می‌شود،
وان سلیمانجوی را، هر دو، بود!
هی! سلیمان، هست اندر دور ما،
کو دهد "صلح" و،

نماند، "جور" ما!
اختلاف خلق،
از "نام" اوفتاد!
چون به "معنی"، رفت، آرام اوفتاد!

اشعار، از دفتر دوم مثنوی است. مولوی آشکارا، بیاری تمثیل، مسئله‌ی اختلاف زبانها، و جدال ناشی ازآنها را، مطرح میسازد، و سپس به‌شیوه‌ی خود، به پی‌آمدجوئی عرفانی از آنها می‌پردازد: اختلاف در صورت و ظاهر نامها ـ چند نام در چند زبان، برای یک مفهوم، و یک مصداق ـ به‌اختلاف میان مردمان و سوءدرک و تفاهم آنان، نسبت به‌یکدیگر، دامن میزند. در صورتیکه حقایق معنی، فراسوی الفاظ گوناگون، میتواند صلح و تفاهم ایجاد کند.

این ابیات را ما، بعنوان مقدمه، و درآمدی بر سخن امروز خود، آوردیم. از شنوندگان ـ و اینک از خوانندگان‌گرامی ـ خود، میخواهیم که یکبار دیگر، پس از اتمام گفتار ما، بدین ابیات، نظر افکنند، به‌مفهوم آنها، از نو باز، با تعمق بنگرند، و تفاوت دو برداشت خود را، در آغاز، و در پایان با یکدیگر، مقایسه نمایند (درباره‌ی عرفان و زبان بیشتر رک بند ۸، همین گفتار).

۲ـ فرهنگ و تمدن

در زبان ما، معمولا، واژه‌های "فرهنگ" و "تمدن" را، بصورت مکمل یکدیگر، بکار میبرند. ما در اینجا، وارد بیان تعاریف مختلف این دو واژه نمیشویم. بخصوص که با ورود اندیشه‌های اجتماعی، فرهنگی و مردم‌شناسی مکاتب مختلف غربی، و ترجمه‌ی آثاری از زبانهای آلمانی، فرانسوی، انگلیسی، و مانند آن، اختلافاتی که در میان خود غربیان، بر سر این مفاهیم وجود دارد، کم و بیش در نوشته‌های فارسی نیز منعکس شده‌است. بطور خلاصه، "فرهنگ" و "تمدن"، همانند دو روی یک سکه‌اند. جنبه‌های معنوی، و ادبی را در دستاوردهای بشر، بیشتر جنبه‌های فرهنگی، یا همان "فرهنگ" میگوئیم، و جنبه‌های مادی، و دستاوردهای کارافزاری و تکنولژی را بیشتر "تمدن" مینامیم. بدین‌ترتیب، میتوانیم بگوئیم که به‌معنی وسیع کلمه، به‌مجموعه‌ی دستاوردهای مادی و معنوی بشر، فرهنگ و تمدن میگویند.

۳ـ چرا فرهنگ، چرا تمدن؟

بشر به‌فرهنگ و تمدن، چه نیازی داشته است؟ بدیگر سخن، اصولا" فرهنگ و تمدن، چرا پدید آمده است؟

بشر چنانکه میدانیم، دارای یک سلسله از نیازمندیهاست، اعم از مادی، یا معنوی و روانی، تلاش برای حل مسائل، و ارضاء نیازمندیها، سبب پیدایش تمدن و فرهنگ شده است. بعبارت دیگر، فرهنگ و تمدن، نتیجه‌ی تلاش برای ارضاء نیازمندیها، و پاسخ دسته‌جمعی مردمان به‌مسائل خویش است.

مسائل و نیازمندیهای مردمان، دوگونه است:

(الف)ـ مسائل و نیازمندیهای همسان، مشترک و عمومی.

(ب)ـ مسائل‌و نیازمندیهای‌ناهمسان، غیرمشترک یا ویژه.

مسائل نوع (الف)، یا مشترک، به‌مسائل و نیازمندیهائی گفته میشود که عمومی نوع بشر، در همه‌ی زمانها و مکان‌هاست. و مسائل نوع دوم، یا ویژه، مسائل و نیازمندیهائی است که بستگی به‌موقعیت خاص تاریخی، و جغرافیائی، و محلی یک قوم یا مردم خاص دارد.

۴ـ وحدت، و تنوع در فرهنگ

درمجموعه‌ی فرهنگ بشری، هم "وحدت" و هم دگرگونی و "تنوع" به‌چشم میخورد، مانند تمدن و فرهنگ اسلامی: در مقایسه با فرهنگ کشورهای غیراسلامی، سراسر جهان اسلام از یک نوع وحدت و همسانی آشکار، برخوردار است. لیکن هنگام مقایسه‌ی کشورها و اقوام اسلامی با یکدیگر، مثلا" مقایسه‌ی اهالی مالزی و اندونزی، با مردم پاکستان، و ایران و کشورهای عربی، و آفریقائی مسلمان، بسهولت میتوان تنوع فرهنگ اسلامی را در میان آنان، مشاهده نمود.

میتوان گفت که:

(الف)ـ وحدت یا "توحید فرهنگی" بر اثر پاسخهای همسان، به‌مسائل همسان عمومی، پدید میآید.

(ب)ـ و "تنوع فرهنگی"، بر اثر پاسخهای ویژه، به‌مسائل ویژه‌ی قومی، محلی و تاریخی، دامن‌زده میشود.

هنگامی که دیده شود، اندیشه، جهان‌بینی یافلسفه‌و آرمان، یا کارابزاری همسان، مثلا" در چین باستان، در مصر، یا یونان باستان، و یا در میان اقوام اینکای آمریکای قدیم، یافت شده است، پاره‌ای می‌پندارند که حتما" رابطه‌ای میان آنان وجود داشته، و حتما" یکی از دیگری، فرا گرفته یا اقتباس کرده است. اگرچه، نمیتوان وجود چنین امکانی را انکار کرد، لیکن ضرورتا" نیز نمیتوان هر همسانی، و مشابهت فرهنگی را ناشی از تاثیرپذیری یک قوم از دیگری پنداشت. چه بسا که این همسانی بر اثر کارکرد "اصل توارد" یا "اصل هم‌سببی" پدید آمده باشد، یعنی دو علت مشابه، یا دو نیاز مشابه، در دو محل مختلف، دو معلول همسان، یا دو نتیجه‌ی مشابه، پدید آورده باشند، بدون آنکه یکی از دیگری اقتباس کرده، و یا تاثیر پذیرفته باشد. پیدائی "خط پندارنگار"، یا "پندارنگاره" در مصر (هیروگلیف)، و در چین باستان را میتوان از جمله صدها شاهد دستاوردهای همسان فرهنگ بشری، بر اثر کارکرد اصل هم‌سببی بطور نمونه، در دو محل یاد کرد.

در مورد سبب تنوع فرهنگی، افزون بر آنچه گذشت پاسخهای ویژه، به‌مسائل ویژه‌ی محلی ـ میتوان سبب دیگری را نیز، برشمرد:

(ج)ـ پاسخهای مختلف، جستجوی راه‌حلهای گوناگون، در دوره‌ها، و مکانهای مختلف، برای مسائل یکسان، یا همسان!

همواره در میان "وحدت، و تنوع فرهنگی"، نوعی جریان، فرایند، یا نوعی دادوستد دیالکتیکی وجود دارد که از تضادها، فرسایشها، سترونی‌ها، و زایائی‌های فراوان عاری نیست. و خود، قلمروی پرافسون را اشغال کرده است که سوکمندانه، بیرون از حوصله‌ی کنونی موضوع، و وقت ماست!

۵ـ فرهنگ، و خلاقیت

جانوران نیز عموما"، در تلاش ارضاء نیازمندیها، و حل مسائل و دشواریهای زیستی خویشتن‌اند. بدین‌ترتیب جانوران نیز از نوع و درجه‌ای از تمدن، و تکنولژی برخوردارند. تا جائیکه پاره‌ای از جانورگرایان‌افراطی، با ارائه‌ی نمونه‌هائی از زندگانی موریانه و زنبور عسل، خواسته‌اند، الگوهائی برای نظام جامعه‌ی بشری، و حل مسائل آن، بدست دهند. لیکن در میان تلاش فرهنگی و مدنی انسان، و دیگر جانوران، تفاوتهائی بنیادین وجود دارد که نمیتوان، یکسره، یکی را نمونه برای دیگری قرار داد.

با تفاوتی که میان مفهوم "فرهنگ"، و "تمدن" قائل شدیم (بند ۲)، شاید بتوان گفت که جانوران، تنها از همان "تمدن"، و تکنولژی که جنبه‌ی مادی و کارابزاری دارد، برخوردارند. در حالیکه انسان، هم از "تمدن"، و هم از "فرهنگ"، برخوردار است.

افزون بر این تفکیک، تفاوتهای بنیادین، میان تلاشهای انسان و حیوان برای حل مسائل خویش عبارتند از اینکه بطور کلی، در حیوان، تلاشها بیشتر بدینگونه‌اند:

(الف)ـ ناآموخته، غریزی، غیرقابل انتقال.

(ب) ـ ناپویا، با رشدی متوقف در یک مرحله‌ی مشخص.

(ج) ـ یکنواخت، بدون تنوع.

در حالیکه همین تلاشها در بشر، از حد اعلای تنوع، خلاقیت، ابتکار، و پویائی برخوردارند. بدیگر سخن، تلاشهای فرهنگی و مدنی بشر، دارای این ویژگیها هستند:

(الف)ـ آموخته، اکتسابی، و انتقالی.

(ب) ـ پویا، درخور رشد تا حد نامشخص، و غالبا" غیرقابل پیش‌بینی.

(ج) ـ تنوع‌پذیر.

جانوران نیز برای خود آشیانه میسازند. لیکن معماری لانه‌ی چلچله‌ها، زنبوران عسل، موریانه‌ها، و دیگر جانوران، همه در طول هزاران‌سال، همچنان یکنواخت و بی‌تغییر باقی مانده است. در حالیکه معماری‌نزد

بشر غارنشین، و بشر امروزی، چه دگرگونیها که نپذیرفته است. کافی است، نظری به‌شکل، و نوع مصالح معابد بشری، از مکه، از مسجد شیخ‌لطف‌الله در اصفهان، تا بنای کلیساهای وست مینستر و نتردام، معابد بودائی در هندوچین بیفکنیم، و نقش خلاق انسان را، در فراخنای تنوع‌آفرین بیکران وحدت فرهنگی او، دریابیم!

بشر، فراگرفته‌های خود را، بیاری زبان، به‌آیندگان خویش، انتقال میدهد. حرکت میراث فرهنگی‌نزد بشر، یک حرکت بهمنی است. با لرزه و گلوله‌ی کوچکی آغاز میشود، لیکن همچنان، دامن‌کشان، در هر گام، بر رشد و سرعت فراگیر خویش، می‌افزاید. در حالیکه چلچله‌های امروز، برای ساختن کاشانه‌ی خویش از همانجائی باید آغاز کنند که نیاکان آنها، صدها هزار سال پیش، شروع کرده بوده‌اند!

۶ـ وابستگی رشد فرهنگی، و پیوند فرهنگی

فرهنگ را بیک تقسیم‌بندی، میتوان به‌کوچک و بزرگ، خرد و کلان، صغیر و کبیر، یا کهین و مهین، تقسیم کرد. فرهنگ حاکم بر یک قوم، یا کشور را میتوان فرهنگ بزرگ، شاخه‌های کوچکتر آن، یا فرهنگهای ویژه‌ی‌مختلف در داخل آن فرهنگ را، فرهنگهای خرد، یا "کهین ـ فرهنگها"، به‌شمار آورد.

در برابر فرهنگهای بزرگ، نوعی نیز از اَبَر فرهنگها، یا فرهنگهای اَبَرمهین وجود دارد که هر چند در اصل بیک قوم یا ملت واحد تعلق داشته است، لیکن بسیاری از فرهنگهای بزرگ اقوام و ملتهای دیگر رانیز به‌شدت تحت‌تاثیر خود قرار داده، و تا حدی تابع کششهای خود ساخته است.

برای نمونه، فرهنگ یونان‌باستان، فرهنگ اسلامی و امروزه فرهنگ غربی، بترتیب هر یک در طول تاریخ، نقش اینگونه ابر فرهنگها را، بعهده داشته‌اند؟

عموما" میان کهین فرهنگها، و مهین فرهنگها، و نیز میان هر یک از اینها، با ابر فرهنگها، در طول تاریخ، نوعی رابطه‌ی دیالکتیکی، دادوستد، نفوذ و اثرپذیری متقابل وجود داشته است.

فرهنگها، گاه در سیر تکوینی، فرایند پویائی، جریان‌شکوفائی و زایائی خود، به‌دلائل‌گوناگون، رشدشان، دستخوش اختلال و توقف میشود. پاره‌ای بیمار میشوند، و پاره‌ای نیز، در کلیت خود می‌میرند، و تنها اجزای پراکنده‌ی آنها، در کالبد فرهنگهای دیگری جذب شده، با دگردیسی‌هائی دور از اصل، ضمن منظومه‌ی فرهنگی تازه‌ای به‌حیات خود ادامه میدهند. گاه نیز از، نوزائی، و تجدیدحیات پاره‌ای از فرهنگهای مرده، یا نیم‌مرده یاد می‌شود!

غالبا" برای تقویت، و نوزائی فرهنگها، در تجدید حیات مدنی آنها، با پدیده‌ی "پیوند فرهنگی" طبق الگوی "اصل ظروف مرتبطه‌ی فرهنگی"، روبرو میشویم. این "پیوند"، ایجاد همبستگی میان یک ابر فرهنگ، با یک فرهنگ مهین، یا کهین فرهنگ است. این پیوند فرهنگی، چند حالت ممکن است پیش آورد:

(الف) ـ زمینه‌ی توحید فرهنگی، و پیش درآمد یک "فوق فرهنگ بشری" را فراهم آورد.

(ب) ـ فرهنگ فرسوده، سترون و روبمرگی را، رهائی بخشد، بدان جانی تازه دمد، و مقدمات تجدید

حیات و نوزائی آنرا، ممکن سازد.

(ج) ـ به‌تنوع فرهنگی، و انشعاب شاخه‌های تازه‌ای از کهین فرهنگها، دامن زند.

(د) ـ موجبات پیدایش یک نظام فرهنگی کاملا" تازه، بی‌سابقه، مولودی ترکیبی، فرایند زایش دیالکتیکی فرهنگی هم نهاده، وسنتزی از دو فرهنگ متضاد را، سبب شود.

(هـ) ـ هویت فرهنگ فرسوده را دستخوش اختلال گرداند، و انحطاط و مرگ آنرا تسریع نماید!

ما هم‌اکنون خود، در کشاکش چنین فرایندی در برخورد فرهنگ و تمدن ایران اسلامی، با فرهنگ و تمدن مغرب‌زمینیم. و سه‌جلوه‌ی مثبت و منفی موج "غربزدگی"، "غربگری" و "غربگرائی"، نیز از پی‌آمدهای اجتناب‌ناپذیر آنست، که نشانه‌های هر سه را نیز، در هر گام از زندگانی خویش، به‌شکلی فزاینده شاهدیم، و در بخشهائی از آن، حتی خود، نقش‌آفرین و بازیگریم!

در بررسی جلوه‌های پنجگانه‌ی پی‌آمد "پیوند فرهنگی" در نخستین نگاه، چهار شکل نخستین آن ـ از الف تا دال ـ یک سره سودمند و مثبت مینماید. درحالیکه شکل پنجم آن ـ شکل هـ ـ زیانمند و منفی، جلوه میکند. در مورد این جلوه‌ی منفی جای تامل فراوان است. زیرا، ارزشیابی آن، کاملا" بستگی به‌نوع دید، برداشت، و باور داشت و گرایش ما، نسبت به‌نظام ارزشهای فرهنگی و مدنی دارد. آیا بهتر است در مرحله‌ی کشاورزی سنتی، و توابع ضروری آن، مانند اتکاء به‌نیروی عضلانی، در نتیجه در نظام ارباب و رعیتی شبه برده‌داری آن باقی بمانیم، یا آنرا قربانی نظام صنعتی، با توابع اجتناب‌ناپذیر زندگانی ماشینی آن سازیم؟

بدیهی است کسی که به‌پرسش نخستین‌ـبقا و ارجمندی نظام کشاورزی سنتی ـ پاسخ مثبت میدهد، جلوه‌ی پنجم پیوند یا برخورد فرهنگی را که موجب زوال نظام کشاورزی سنتی، و فرمانروائی مطلق نظام صنعتی‌جدید میشود، جلوه‌ای پلید، ناخوانده و زیانمند میشمارد. و برعکس، کسی که به‌پرسش دوم ـ لزوم برقراری نظام صنعتی پاسخ مثبت میدهد، به‌جلوه‌ی پنجم پیوند فرهنگی ـ نابودی نظام کشاورزی و توابع آن ـ با دید ستایش و استقبال مینگرد. بگذریم که در مورد هر یک از جلوه‌های دیگر پی‌آمدهای پیوند فرهنگی نیز میتوان، جنبه‌های مثبت را، در برابر جنبه‌های منفی آنها، قرار داد و مقایسه کرد. لیکن در هر حال، جنبه‌های مثبت چهارجلوه پیوند فرهنگی، واقعی‌تر جلوه میکنند، و در نتیجه، فرایند پیوند فرهنگی، دست کم، دارای چهار جنبه‌ی‌مثبت در برابر یک جلوه‌ی احیانا"، و یا گاه منفی است. بدین‌ترتیب، بخاطر یک پنجم احتمال زیان، کمتر میتوان از چهارپنجم سود مسلم، دیده بر بست! و با پیوند فرهنگی که حتی خود یک جلوه، یا پدیده‌ی ناشی از جبر فرهنگی و تاریخی است، بیهوده و متعصبانه، کینه‌توزی کرد.

۷ـ همبستگی فرهنگ و زبان

میان رشد و شکوفائی "فرهنگ" و "زبان" ـ وابستگی متقابل، یک نوع همبستگی کامل، وجود دارد. هر جا که زبان متوقف مانده است، رشد فرهنگی نیز توقف یافته است، و هر جا که فرهنگی نباشد، زبان درخور

شماری نیز وجود ندارد. جانوران بی‌فرهنگ‌اند ـ هر چند که از حد خاصی از تمدن برخوردارند (بند ۵)ـ و در نتیجه فاقد زبان، بمعنی فنی و وسیع کلمه نیز بشمار میروند.

وابستگی رشد فرهنگی به‌رشد زبان، دارای دو جنبه است:

(الف)ـ درونی

(ب) ـ بیرونی

در جنبه‌ی درونی، رشد هوشی، رشد اندیشه، رشد حافظه، رشد میدان تداعی‌معانی، و رشد مفاهیم ذهنی وابستگی کامل به‌زبان دارد. اگر با هوش‌ترین کودک را، با جدا کردن از محیط زبان، از یادگیری محرومش کنیم، و نگذاریم که با جامعه و اطرافیان خود، رابطه‌ای زبانی برقرار کند، نه تنها تبدیل بیک لال میگردد، و مانند جانوران، زوزه خواهد کشید، بلکه از نظر رشد و پرورش هوش نیز همچنان متوقف خواهد ماند.

هوش باید در مراحل، و ضمن مقولات خاصی پرورش یابد. این مراحل، همه از زبان، و در زبان آغاز میشود. رشد زبان و درک مقولات ذهنی، نخست از "اسامی ذات" اسامی اشیاء مرئی و قابل لمس، اشیاءعینی مانند میز و صندلی و درخت...، آغاز میشود و اندک اندک، به‌درک رابطه‌ی غیرملموس و ذهنی میان آنها، نائل میگردد که: مثلا" میز به‌صندلی چگونه تعلق دارد، رابطه‌ی آدم ایستاده با صندلی چه می‌تواند باشد، درخت، سایه، و میوه‌اش، برای ما، چه فایده دارد، رابطه‌ی آب و آتش و آتش و دست ما، به‌چیست و مانند آن.

"حروف اضافه" در زبان، خود پدیده‌ی جالبی برای درک نسبت‌ها و رابطه‌ها، بشمار میروند. حروف، مفاهیم همبسته و غیرمستقل را بطور کلی، و به‌آسانی بما میآموزند، زیرا آنها، به‌تنهائی افاده‌ی معنی نمیکنند، لیکن در پیوند و ترکیب با دیگر کلمات، مفهوم‌های مستقل و بی‌جانشینی ارائه میدهند. مثلا" این حروف، به تنهائی چه معنی میدهد:

از

به

ـ در.....؟

لیکن در ترکیب با کلمات دیگر، آنگاه احساس میشود که همین‌حروف ظاهرا" بی‌معنی، تا چه اندازه اجتناب‌ناپذیرند. بویژه اگر آنها را، تعویض کنیم، و بجای یکدیگر قرارشان دهیم، اهمیتشان آشکارتر میشود مثلا" آنجا که باید "از خانه" "از دیروز" بگوئیم، "در خانه" "در دیروز"، بگوئیم، یا بجای "از خراسان...." "به‌خراسان....."، ذکر کنیم، دیده میشود که چگونه ایجاد سوءتفاهم، نارسائی در القاء مفهوم و مانند آن میکنند.

کشف حروف نسبت و اضافه در زبان، و کاربرد صحیح آنها، برای کودک، گامی بلند فراسوی اسامی ذات، و عینیات محض، نهادن، و بمرز مفاهیم انتزاعی مجرد رسیدن است. همراه همین مرحله است که اندک

اندک ذهن، بیاری زبان، و دسته‌بندی مفاهیم، به‌مدد اسامی آنها، قادر به‌درک، تشخیص، انتزاع و تعبیر مقصود، بوسیله‌ی اسامی معنی، و مفاهیم مجرد، مانند خوبی، زیبائی، دانش، اخلاق، و دیگر تعبیرهای پیچیده‌ی مفاهیم متافیزیکی و ماوراءالطبیعه، و برقراری روابط استنتاجی در اشکال قیاس‌های گوناگون منطقی، در میان آنها. و در میان اعداد، و حل مجهولات، توسط معلومات موجود، میگردد

کوتاه سخن، ذهن بشر، انباشته از مفهوم‌های مجرد، از مفاهیم غیرعینی است که هرگز در جهان‌خارج، مصداقی قابل لمس ندارند. تفاوت ذهن بشر، و ذهن جانور، در ذخیره‌های همین انبوه مفاهیم مجرد و درک رابطه‌ی میان آنهاست، و مجموعه‌ی همین مفاهیم‌اند که پایه‌های فرهنگ بشری را، بنا می‌نهند.

تحلیل و انتزاع "رابطه" و مفهوم مجرد، از مقایسه و ملاحظه‌ی دیگر مفهوم‌ها، از برترین فعالیت‌های عالی دماغی بشر است که در آغاز، تنها بیاری زبان، رشد آن میسر است. ضمنا" بالغ بر هشتاد درصد از هر زبان را، مفاهیم کلی اسامی عام، افعال، و حروف نسبت و اضافه، تشکیل میدهند. این واژه‌ها، درحقیقت هر یک صندوقچه‌ی بایگانی یک مفهوم مجرداند ک عناصر اولیه‌ی کاخ فرهنگی را تشکیل میدهند. بدین‌ترتیب، وابستگی نظام فرهنگی به‌زبان، یک وابستگی اجتناب‌ناپذیر، بی‌جای‌نشین، وجبری است.

ـ با این وصف، آیا میتوان رها از زبان اندیشید؟

قرائنی در دست است که ظاهرا" درلحظاتی، که اندیشه‌ها، جنبه‌ی‌القاء اشرافی و الهامی بخود میگیرند، گوئیا اندیشیدن، رها از زبان میسر باشد. بطوریکه بیان همان اندیشه‌ی برق‌آسا، بیاری زبان ـ بطور شفاهی‌یا کتبی ـ ساعت‌ها و روزها، بطول میانجامد. لیکن آنچه مسلم است، اینستکه این "اندیشه‌ی فراسوئی"، بی‌نیاز از زبان، هرگز قبل از رشد کامل زبان، و انتزاع و درک مفاهیم بوسیله‌ی آن، میسر نیست. افزون بر این، کسانی که مدعی چنین سبک اندیشه‌ی فراسوئی شده‌اند، خود آنرا بیاری زبان برای ما باز گفته‌اند. انسان، بی‌زبان هرگز از چنین سبک اندیشه‌ای، نمیتواند ما را بیاگاهاند.

بدین‌ترتیب، هر نوع خلاقیت علمی، هنری، فرهنگی، و شکوفائی جلوه‌ی نبوغ و استعدادهای شگرف انسانی وابسته به‌رشد درونی ذهن، توسط زبان است.

در جنبه‌ی بیرونی خود، رشد فرهنگی، از سه جهت، به‌زبان وابسته است:

(۱)ـ برقراری‌تفاهم میان معاصران هم گروه که به‌قلمرو یک زبان مادری، تعلق دارند (همزبانان).

(۲)ـ برقراری رابطه میان نسل‌های گذشته، امروز، و آینده، بخاطر انتقال میراث فرهنگی. برقراری این تفاهم گاه نیازمند به‌دانستن چند زبان، و ترجمه از آنها بیکدیگر میشود.

(۳)ـ برقراری رابطه، بیاری ترجمه میان مردم، و حوزه‌های فرهنگی ناهمزبان (وابستگی مضاعف به زبان، یعنی دست‌کم به‌دو زبان مختلف، تا تفاهم، و انتقال فرهنگی میسر گردد).

۸ــ گروههای فرهنگی آرمانی ، و زبان

وابستگی اجتناب‌ناپذیر متقابل زبان و فرهنگ ، موجب شده است که گروههای صاحب آرمان ، سخنور ، یا کارشناس زبان و فرهنگ ، برداشت و واکنشهای خاصی نسبت به‌مسئله‌ی زبان داشته باشند . در نخستین نگاه ، انواع این گروهها را میتوان به‌نه دسته تقسیم کرد :

۱ــ قوم‌گرایان افراطی ، یا ناسیونالیست‌های منفی ، یعنی کسانی که اثبات خود را تنها در نفی دیگران میجویند .

۲ــ از خود بیگانگان ، یا دیگرگرایان افراطی که برعکس گروه نخست ، با نفی هویت فردی و قومی خویش ، یکسره برتری و حیات را ، در غرق شدن در دیگران ، و وحدت با آنان میدانند .

۳ــ سخنوران دو زبانه ، مانند سعدی ، ابن‌سینا ، خیام و دیگران که بدلخواه میتوانند به‌زبان مادری ، یا بزبان دیگری که چون زبان مادری ، بر آن تسلط دارند ، ابراز وجود ، و تعبیر معنی نمایند .

۴ــ عارفان زبان ، چون مولوی و شمس تبریزی .

۵ــ فلاسفه‌ی زبان و منطق ریاضی ، ، چون برتراندراسل .

۶ــ نویسندگان پوچی‌نما ، همانند اوژن یونسکو .

۷ــ زبانشناسان .

۸ــ مردم شناسان

۹ــ هواداران زبانهای همگانی یا جهانی ، بعنوان زبان دوم ، برای همه‌ی مردمان با فرهنگ .

ورود به‌بحث تفصیلی و نقل سخن و دلائل هر یک از گروههای نهگانه‌ی بالا درباره‌ی زبان ، دست‌کم نیازمند به‌یک کتاب و رساله‌ی تخصصی مفصل است . ما ناگزیریم که به‌اشاره‌ای در مورد هر گروه ، اکتفا ورزیم ، و از آن در گذریم .

ناسیونالیست‌های منفی ، فقط زبان مادری خود را ، بهترین میشناسند ، و دیگر زبانها را نفی میکنند . هر یک ، بی‌اطلاع از توانائی‌ها ، ظرافت‌ها و دقایق زبانهای دیگر ، لطایفی از زبان خود را شاهد میآورند ، و میپرسند : .

ــ آیا هرگز این غزل ظریف حافظ را میتوان بزبان دیگری ، ترجمه کرد ، یا بیان داشت ؟

آیا هرگز فاست‌گوته را میتوان بزبان دیگری ترجمه کرد، یا بیان داشت ؟

ــ آیا هرگز هملت شکسپیر ، کمدی الاهی‌دانته ، جنایت و مکافات داستایفسکی ، کلمات قصار لائوتسه،مواعظ بودا ، غزل غزلهای سلمیان ، سبعه‌ی معلقه‌ی عرب جاهلی و ، و ، و ، را میتوان جز بزبان اصلی خود ، بیان داشت ؟

نتیجه‌ی این استدلال آنکه همواره دو هزار و پانصد زبان در جهان ، با یکدیگر در جنگ برتری‌جوئی و خودستائی بسر برند ، اقوام همه از دستاوردهای ارزشمند فرهنگی ومدنی یکدیگر ، بی‌خبر مانند ، و زبانها ،

بجای رسانه‌های انتقال فرهنگی ، به‌سدهای مانع ، به‌زندانهای بیرحم میراث گرانقدر مدنی اقوام بشری تبدیل گردند . خوشبختانه این چنین خودستائی‌های افراطی ، هرگز مانع از آن نشده است که "خیام" ، به‌ده‌ها زبان ــ با ترجمه‌هائی ، پاره‌ای بسیار عالی ــ ترجمه نشود ، و یا "شاهنامه‌ی فردوسی" را در سطحی جهانی ، بر اثر ترجمه‌ها ، یکی از معدود حماسه‌های شکوهمند ، در ادبیات جهان ، نشناسند .

در برابر ، از خودبیگانگان ، غالبا" قربانیان برخورد فرهنگ‌های مهین یا کهین با ابر فرهنگ‌های‌استعمارگرند . آنان ، خود باختگان‌اند که بقا را در این تنازع،در گسستن یکباره از خود ، و پیوستن به‌ابر فرهنگ مهاجم میشمارند . یک روز عربی ، و امروز ، انگلیسی را تنها ، زبان حاکم بر فرهنگ بشری می‌انگارند . بزبان مادری خود ، کمتر اهمیت میدهند . فرزندان خود را از کودکی ، دور از قلمرو زبان مادری ، بدامن سلطه‌ی مطلق زبان بیگانه ، در می‌سپرند .

اشتباه این گروه را ، بارها ، تاریخ نشان داده است . هرگز هیچ زبانی در جهان ، همانند یونانی‌باستان ، اقبال همه زمانی و همه مکانی شدن را نداشته است . زیرا ، فرهنگ درخشان یونان (قدرت و جاذبه‌ی فرهنگی) ، شمشیر اسکندر (قدرت نظامی) ، و انجیل‌های چهارگانه‌ی مسیحی (قدرت مذهبی) ، همه پشتوانه‌ی گسترش و جهانگیری آن بوده‌اند . با این وصف ، امروز آن ، تنها از زمره‌ی مردگان والای تاریخ بشمار میرود . و اگرامکان ترجمه‌ی میراث آن ، بزبانهای دیگر وجود نداشت ، اینک ، محتوای فرهنگی زبان یونانی نیز با خود آن ، مرده بود .

گروه سوم ، یا سخنوران دو یا چند زبانه ، طبعا" از افراط و تفریط دو گروه نخستین برکنارند . زبان‌ــ را "وسیله" و تنها یک "رسانه" میشناسند که هر چه‌کسی بیشتر از آن ، برخوردار باشد ، مهمتر و بیشتر میتواند ابراز وجود و شخصیت نماید . مردان دو ، یا سه زبانه همانند سعدی ، غزالی ، ابن‌سینا ، خیام ، فارابی ، و جز آنان ، در تاریخ فرهنگ ما کم نیستند ، و اتفاقا" فرهنگ ایران اسلامی ، بخش اعظم از شکوفائی و ارزشمندی میراث خود را ، به‌اینان مدیون است .

این بیت که آنرا از "علامه‌ی حلی" میدانند ، حاکی از بینش حکیمانه ، و بالغانه‌ی مردان چندزبانه‌ی خاورمیانه است :

وسارع‌بحفظ الغات مسارعا"
و کل‌لسان بالحقیقه انسان :
در آموزش زبانها ، شتاب کن ،
زیرا هر زبانی ، در حقیقت خود یک انسان (تازه) است ، .

گروه چهارم ، یا عارفان زبان ، عموما" ، به‌سبب آشنائی با جهش‌های ذهنی فراسوئی ، بگونه‌ی‌دریافت‌های اشراقی و الهامی ، بزبان ، با دیدی کم‌وبیش،منفی و زندان‌گونه مینگرند ، هر چند همین بینش و تلقی را نیز

تنها بیاری زبان، ابزار داشته‌اند، آنها خواهان دریافت پیام، بدون نیاز به‌رسانه‌ی محدود زبانند. لیکن بی همین رسانه، هرگز آرزوی خود را نمیتوانند آشکار سازند، این ابیات "مولوی" تجلی یک چنین آرزوئی است_

پیام بی‌وسیله، پیام بی‌رسانه:

قافیه اندیشم و،
دلدار من،
گویدم: مندیش، جز دیدار من؛
لفظ و وزن و، قافیه
بر هم زنم:
تا که بی‌این هر سه با تو، دم زنم.

و "شمس تبریزی" (۶۴۵–۵۸۰ هـ /۱۲۴۷– ۱۱۸۴م)، همین بینش عارفانه از نارسائی رسانه‌ی زبان، برای انتقال پیام را، چنین ابراز میدارد:

"عرصه‌ی سخن، تنگ است؟
عرصه‌ی معنی فراخ است
از سخن، پیشتر آ تا فراخی
بینی و، عرصه‌بینی "(کتاب خط
سوم، ش۲۵۶)

پنجمین گروه، فلاسفه‌ی زبان‌اند. اینان، زبان را رسانه‌ای نارسا، برای تحلیل‌های منطقی، و رشد و انتزاع روابط، و همبستگی‌های موجود میان مفاهیم، بخاطر کشف مجهولات میشمارند. پایه‌گذاران منطق ریاضی جدید مانند "برتراندراسل" و "وایت هد"، معتقداند که منطق، بالغ بر دو هزار سال، از زمان انتشار منطق صوری ارسطو، قربانی اسارت در زندان زبان‌ها، شده است. چه بسیار دشواری‌ها در منطق که بخاطر وابستگی بیجای آن بزبان، پدید آمده است. از اینرو، منطق، باید رها از زبان، و مفاهیم آن، بگونه ی نمادها (سمبل‌ها) بصورت یک‌منطق سمبلیک، نموده شود.

با همه درستی نظر ارباب منطق ریاضی، و لزوم استقلال هر چه بیشتر مفاهیم منطقی از مبحث‌الفاظ، با این وصف، همه‌ی این انتقادها از زبان، و نارسائی‌های آن در تحلیل‌های ریاضی و منطقی، باز تنها بوسیله‌ی زبان میتوانسته است، ابراز شود. انتقاد فلاسفه‌ی زبان از زبان، در عین نفی برهان ثبوتی ارزش آن، خود، ارائه‌ی برهان سلبی تازه‌ای در اهمیت زبان بشمار میرود. نفی فلاسفه‌ی زبان، در ارزش کاربرد منطقی زبان، همانند نفی اتم در جنگ است، نه نفی مطلق آن، مانند توصیه‌ی کاربرد نیروی مهار شده‌ی هسته‌ای در صلح است. نقد فلاسفه‌ی زبان از آن در حقیقت نشاندادن حدود، و تعیین دقیق‌تر موارد کاربرد آنست، و بهیچ

وجه از ارزش زبان و اهمیت آن، در فرهنگ بشری نمیکاهد.

گروه ششم از ناقدان زبان، یا نویسندگان پوچی‌نما، مانند "اوژن یونسکو" کم‌وبیش همان نقدعارفان را در نارسائی زبان از ابلاغ کامل پیام، در جهان تآتر و داستان بازگو میکنند. لیک اینان نیز همچنان، نارسائی‌های زبان را، دوباره بوسیله‌ی همان زبان، باز مینمایند. این نقد، در واقع بلوغ نقد از خویشتن است. یعنی بدان مرحله از کمال خویشتن‌شناسی رسیده است که میتواند نارسائی‌های خویش را ببیند و باز نماید. آیا چنین بلوغی، خود نقص است یا کمال؟

هفتمین گروه، زبانشناسان، بیش از هر کس، با مو شکافی‌ها، .مقایسه‌ها، و بررسی‌های خویش، اهمیت زبان، مراحل رشد، رسائی‌ها و نارسائی‌های آن را باز نموده، و نشان داده‌اند که بخودی خود، کمتر زبانی بر زبانی دیگر مرجح است. ترجیح زبانها، بیشتر به‌کاربرد آنها، و رشد تاریخی ذخائر میراث فرهنگی در آنها، بستگی دارد. هر زبانی که با چنین اقبال و امکانی روبرو شود، میتواند از کمال بلوغ رسائی در ابلاغ پیام، برخوردار گردد.

زبانشناسی همچنان نشان‌داده است که اگر زبانی در موردی ساده است، مثلا" در صرف افعال در موردی دیگر دشوار است. و یا اگر زبانی در ابراز لطیفه‌ای، بر اثر نظام خاص دستوری و آوائی خود تواناست، و زبانی دیگر، از واگردون رسای آن بخود، زبون است، در برابر در موردی دیگر، عکس این امکان صادق است.

مردم‌شناسان_ هشتمین گروه ناقدان زبان_ با بررسی‌های بی‌نظیر خود، در زندگانی، در فرهنگ وتمدن اقوام بدوی، بیش از هر گروه دیگری ما را متوجه‌اهمیت همبستگی زبان و فرهنگ و اهمیت زبان، در رشد جهان‌بینی انسان ابتدائی ساخته‌اند.

نهمین گروه از بررسان زبان، هواداران قبول و فراگیری یک زبان بین‌المللی، بشمار میروند. این گروه از دیرباز وجود داشته‌اند. لیکن از نیمه‌ی سده‌ی نوزدهم بدینسوی، پیوسته رو به‌فزونی نهاده‌اند.

طرفداران زبانهای جهانی، خود به‌دو دسته تقسیم میشوند:

(۱)_ هواداران انتخاب و آموزش یکی از زبانهای ملی موجود، مانند عربی، روسی، فرانسه یا انگلیسی، برای همه، و از جانب همه.

انتقاد و اشکالی که بر این نظر وارد است، دو نکته است:

(الف)_ هر یک از زبانهای طبیعی موجود دارای دشواری‌های فراوانند که فرا گرفتن و تسلط بر آنها، کاری بس دشوار و به‌سال‌ها صرف وقت، و بذل همت نیازمند است، و عملا" نیز هرگز جز اقلیتی محدود ازهر ملت، توانائی و امکان فرا گرفتن آنها را نخواهند داشت.

(ب)_ گزینش یکی از زبانهای زنده‌ی موجود، بعنوان زبان جهانی، با مصالح سیاسی و منافع‌اقتصادی بسیاری از دولت‌ها، مخالف است. تحمیل آنها بر نظام آموزش و پرورش ملت‌های دیگر، غالبا" با مقاومت‌های شدید روبرو میشود. غرور ملی آنها را جریحه‌دار میسازد، رنگ سیاسی و استعماری بخود میگیرد، و احساس حقارت‌را

در ملت‌های دیگر دامن میزند.

(۲)ـ دسته‌ی دوم از طرفداران زبان‌های جهانی، خواهان یک زبان بیطرف علمی آسانند که‌فراگرفتن آن، بسیار کم هزینه، سریع، و برای همه میسر باشد، و ضمنا" غرور ملی کسی را جریحه‌دار نسازد، و بـوی استعمار از آن استشمام نشود.

۹ـ انگیزه‌های روی‌کرد به‌زبان دوم

اندیشه‌ی لزوم قبول یک زبان جهانی، افزون بر زبان مادری، برای همه، ناشی از ملاحظه‌ی ضـرورت زبان دوم، در طول تمام تاریخ، برای بیشتر از ملت‌هاست. انگیزه‌ها، یا علل لزوم فراگیری زبان دوم، بطور کلی پنج سبب بوده است:

۱ـ حیاتی
۲ـ فرهنگی
۳ـ مذهبی
۴ـ اقتصادی
۵ـ استعماری

اشاره‌ای، هر چند مختصر، به‌شرح هر یک از علت‌های پنجگانه‌ی روی‌کرد به‌زبان دوم، شایسته مینماید.

وجود تنوع و پیوند فرهنگی، در میان ابر فرهنگها، مهین فرهنگ‌ها، و کهین فرهنگ‌ها، در طول تاریخ، نشانداده است که پذیرش و فراگیری یک زبان دوم، همواره، بویژه برای اقلیت‌ها، و ملت‌های مقهور مانند بنی‌ـ اسرائیل در مصر و در بابل، ارامنه در کشورهای میزبان...، در برابر فرهنگ‌های برتر، یک ضرورت حیاتـی، ناشی از تنازع بخاطر بقا بوده است. افزون بر این، دیدیم که انسانها، دارای دو نوع نیازمندی‌های مشترک همگانی، و نیازمندیهای ویژه‌اند (بند۳). اینک که جهان، روزبروز، از نظر روابط انسانی، کوچکتر، و ملت‌ها، از جهت‌های مختلف، وابسته و همبسته به‌یکدیگر میشوند، و در نتیجه، نیازهای مشترک آنها، ابعادی همسان‌تـر و گسترده‌تر بخود میگیرد، ناچار نیز آنها، به‌پذیرش و گزینش یک رسانه، یک زبان دوم همگانی، برای برقراری رابطه‌ی تفاهم هر چه دقیقتر، کم‌هزینه‌تر، آسان‌تر و سریع‌تر با یکدیگرند.

ضرورت فرهنگی انتخاب زبان دوم، بدان معنی است که انتخاب‌کننده ـ مانند مورد اول ـ ضرورتا" اقلیتی مقهور، و در فشار اسارت نبوده است. بلکه صرفا" بخاطر گسترش فرهنگی و نیاز به‌برتری و کمال، به‌فرا گرفتن یک زبان فرهنگی متعالی همت گماشته است. شاهد این مورد، از جمله، روم باستان است که در اوج قدرت‌خود، روشنفکرانش به‌تحصیل زبان یونانی روی کردند، و در مدارس خود به‌کودکان اشراف خویش، یونانی می‌آموختند. این، درست در زمانی بود که دیگر از یونان، بعنوان یک قدرت، چیزی در جهان باقی نمانده بود! زبان لاتین‌نیز

برای بسیاری از روشنفکران سده‌های میانه‌ی اروپا، دارای همین جاذبه‌ی فرهنگی بوده است.

عامل مذهب، و "**زبان مقدس**" نیز در تاریخ، نقش مهمی را در روی‌کرد دلخواه، نه‌اضطراری، به‌زبان دوم، به‌عهده داشته است. مسیحیت، دو زبان مقدس را، به‌پیروان خود، معرفی کرده است:

کلیسای ارتدوکس یونان، "**زبان یونی**" را، بعنوان زبان اصلی انجیل‌ها؛ و کلیسای کاتولیک، "**زبان لاتین**" را!

با ورود اسلام در صحنه‌ی تاریخ، "**زبان‌عربی**" نیز قرن‌ها، نقش زبان مقدس، و جاذبه‌ی مذهبـی را، برای روی‌کرد به‌زبان دوم، برای مؤمنان، برعهده داشته است. و چنین است وضع سانسکریت، اوستائی و عبری، برای پیروان ادیان هندی، ایرانی، و یهودی!

عامل اقتصادی، همواره برای‌بازرگانان و ملوانان، در تاریخ، انگیزه‌ای مهم برای فراگرفتن زبانهای بیگانه بوده است. بدون شک، بازرگان بیقرار سعدی که‌شرح واپسین سفرش از هندوچین تا یمن و اسکندریه، خواب شبانه از چشم سخنورما، در ربوده است، کم‌وبیش، با زبان‌های مردم آن دیار، بیگانه نبوده است!

از سده‌ی شانزده‌هم، و آغاز دوره‌ی رنسانس تجدیدحیات ادبی، هومانیسم یا انسان‌گرائی، یکنوع بازگشت به‌عامل اصیل فرهنگی، بعنوان انگیزه‌ی اصیل آموزش زبانهای یونانی و لاتین، در غرب چهره می‌نماید. لیکن از سده‌ی نوزدهم، آمیزه‌ای از همه‌ی انگیزه‌ها، افزون بر عوامل نظامی و جاسوسی، یا بطور خلاصه عامل استعماری، یعنی تحمیل زبان و فرهنگ کشورهای غربی، بر مستعمرات خود، آغاز میشود، و از خود بیگانگی را، انـدک اندک، بر روشنفکران جامعه‌های عقب‌مانده، تحمیل میکند، تا جائیکه برای عده‌ای از به‌اصطلاح نخبگان مردم جهان سوم، ندانستن زبان مادری، و تکلم به‌فرانسه، یا انگلیسی،خود یکنوع امتیاز غرورافزا، بشمار می‌رود. لیکن از طرفی نیز عامل استعماری، خود به‌نوعی ضرورت حیاتی، در فراگیری زبان بیگانه تبدیل میشـود، و بسیاری دیگر را نیز خواه و ناخواه، تنها بخاطر امکان زیستن، بسوی خود فرا در میکشد.

سرانجام انگیزه‌های گوناگون روی کرد به زبان‌های دوم، "**عامل تقلید**" را نیز، در جهان سوم، دامن میزند. کشورهای غربی هر یک، آموزش دو، تا سه زبان ـ یونانی، لاتین، و یک‌زبان زنده‌ـرا در برنامه‌های مدارس خود وارد ساخته‌اند. کشورهای آسیائی و افریقائی نیز به تقلید از همین برنامه‌ها، پرداخته‌اند. در ایران، افزون بر آموزش زبان مادری، تدریس دو زبان بیگانه ـ عربی ـ و یک زبان غربی (فرانسه، انگلیسی، یا آلمانی) در دبیرستانها، از نیم قرن پیش اجباری شده است، و اینک، در طول همین مدت، ایـن برنامه، بـی هیچ ارزشیابی بنیادینی . و بدون هیچگونه توجه به نتایج آن، همچنان اجرا میشود.

۱۰– هدف‌های آموزش زبان‌های بیگانه

آموزش زبانهای بیگانه بطور کلی، چه ارزشی دارد؟ و برنامه ریزان‌مدارس، به چه هدف‌هائی در تدریس زبانهای غیرمادری، توجه دارند؟

برای آموزش زبانهای‌غیر مادری شش فایده یا هدف را می‌توان برشمرد:

۱– درک بهتر زبان مادری، بر اثر پرورش دید مقایسه‌ای زبانشناسانه.

۲– تغذیه و غنای فرهنگی، بر اثر دسترسی مستقیم بر منابع فرهنگی بیرون از قلمرو زبان مادری.

۳– امکان ادامه‌ی تحصیلات عالیه در کشورهای پیشرفته، در صورت عدم امکان آن بزبان مادری، به ویژه برای دانشجویان کشورهای جهان سوم.

۴– پرورش نیروی انسانی لازم، برای برقراری و ادامه‌ی روابط سیاسی، بازرگانی، فرهنگی، و نظامی‌در سطحی جهانی، ابراز وجود، اقامه‌ی دعوی، و احقاق حق در مجامع بین‌المللی، مانند سازمان ملل، یونسکو، دیوان بین‌المللی لاهه، و مانند آن.

۵– تسهیل روابط جهانگردی (توریسم)، و تفاهم روزمره‌ی ضروری و فزاینده در جهان امروز.

۶– رشد ذهنی، رهائی اندیشه از قید اسارت یک زبان امکان دریافت تحلیلی از تفاوت پندار و گفتار، یا اندیشه و زبان، به سبب دو زبانه شدن، و امکان فکر کردن بطور دلخواه به یکی از دو زبان. زیرا تا زمانیکه شخص، یکزبانه است، هرگز امکان درک، و شهود حرکت فکر را در قالب زبان، جدا از آن، و دگرگون ساختن آن بطور دلخواه ندارد. از اینروی، "دو زبانگی"، بخودی خود، دارای ارزش روانی خودشناسی، درون بینی، و دریافت کارکردهای عالی ذهنی، برای انسان است، و اثر آن را در رشد شخصیت، هرگز نمی‌توان، نادیده گرفت.

اینک آیا ما، با اجرای طرح آموزش زبانهای بیگانه‌در مدارس خود، هرگز بدین هدف‌های آرزوئی، بدین کمال مطلوب‌های آموزشی، نائل شده‌ایم؟!

آیا دیپلمه‌های ما، پس از شش یا هفت سال تحصیل زبان فرانسه یا انگلیسی، در دوره‌های راهنمائی‌و دبیرستانهای معمولی ما، می‌توانند کتابی را، در هر رشته، مستقیما" بزبان فرانسه یا انگلیسی بخوانند؟

آیا آنها می‌توانند با نوشتن نام، در یکی از دانشگاههای اروپائی یا امریکائی، یکسره از ایران بدان دانشگاها رفته، و بدون دو سه سال سرگردانی و تحصیل مجدد زبان، سر کلاس درس، مانند یک دانشجوی فرانسوی، انگلیسی یا امریکائی بنشینند، و به درس استادان خود، بدان زبانها، گوش فرا دهند؟

راستی را، در جهانگردی، در روابط بازرگانی، در مجامع بین‌المللی، هرگز با مقدار زبانی که دانش آموزن ما در دبیرستانها آموخته‌اند، آیا کوچکترین تسهیلی را می‌توان بدست آورد؟ دیگر از رها شدن اندیشه از زبان، مشاهده‌ی تحلیلی آن، در ذهن انسان‌های دو زبانه که باید یکسره صرف‌نظر کنیم!

بیک سخن، برنامه‌های آموزش زبانهای بیگانه، در سطح ملی و جهانی، یک طرح سترون، یک طرح ورشکسته است! حاصل مقایسه‌ی ارقام شبه نجومی از هزینه‌های مالی، و صرف نیروی انسانی که در بهترین سال‌های زندگی صدها میلیون تن از نوجوانان ما، در پهنه‌ی گیتی، بگونه‌ای فاجعه‌آمیز و یأس‌انگیز، بخاطر درگیری بیهوده با برنامه‌های آموزش زبانهای بیگانه در مدارس جهان، به هدر می‌رود، چیزی فوق تأسف، حقیقتا" چیزی فوق سوگواری است!

۱۱– ترازنامه‌ی اندوهبار یک اسراف

هفت و نیم میلیون کودک، در سال تحصیلی گذشته (مهر ۲۵۳۴ – خرداد ۲۵۳۵)، در مدارس ما، تحصیل می‌کرده‌اند. طبق آمار، و تأیید مسئولان آموزش و پرورش، هنوز سه میلیون کودک واجب‌التعلیم، زیر پوشش آموزشی، قرار نگرفته‌اند. بدیگر سخن، بجای ۱۰/۵ میلیون کودک، تنها دوسوم آن‌ها، (۷/۵ میلیون) تا سال‌گذشته، بمدارس راه یافته بوده‌اند. جاذبه‌های فراوانی، از جمله، تغذیه‌ی رایگان، وجود دارد که دیگر کودکان بیرون از پوشش آموزشی را نیز بزودی، به حلقه‌ی مدارس ما، جلب خواهد کرد. از این ارقام، شاخصی بدست می‌آید که حدود یک دهم، یا ده درصد از جمعیت را کودکان واجب‌التعلیم، یا قشر دانش‌آموزان جامعه، بویژه در جمعیت‌های رو به رشد، تشکیل می‌دهد که همواره در هر طرح آموزشی، باید برای تأمین همه چیز آنها، پیش‌بینی‌های لازم را بنمایند.

یک پنجم (۶ ساعت انگلیسی و عربی) از سی ساعت برنامه‌ی هفتگی فوق دبستان، در ایران –وبطور متوسط کم‌وبیش در دیگر کشورهای جهان، و گاه حتی هشت تا ده ساعت –صرف آموزش زبانهای بیگانه‌می‌شود. در سال جاری (۱۹۷۶/۲۵۳۵م)، از ۱۷۶ میلیارد ریال (هفده میلیارد و ششصد میلیون تومان)، بودجه‌ی آموزش و پرورش کشور، دو سوم ($\frac{۲}{۳}$) یا ۱۲ میلیارد تومان آن، به فوق دبستان (راهنمائی و دبیرستان)، اختصاص دارد. در نتیجه، یک‌پنجم، یا ۲/۵ میلیارد تومان در یکسال – ۱۷/۵ میلیارد تومان در هفت سال فوق دبستان به امیداخذ دیپلم و ورود به دانشگاه، بهائی است که یک قلم، تنها به سبب آموزش زبانهای بیگانه می‌پردازیم.

سال تحصیلی، کم و بیش، شامل ۳۵ هفته‌ی آموزشی است. بدین‌ترتیب، با ۲۱۰ ساعت آموزشی برای هر فرد در مدرسه، و دست‌کم همین اندازه نیز در خانه (۴۲۰= ۲×۲۱۰)، سالیانه، ۱/۲۶۰ میلیارد ساعت آموزشی، از مجموع وقت سه میلیون کودک، افزون برده میلیون ساعت از نیروی انسانی دبیران خود را، بخاطر آموزش زبانهای بیگانه، به هدر می‌دهیم. از اینروی، جمع کل اتلاف وقت، سرمایه، و نیروی انسانی ما، به سبب زبانهای بیگانه، صرف‌نظر از شمار فزاینده‌ی دانش‌آموزان ما دست کم، به نصاب زمان حال، برای یکدوره‌ی دیپلم، عبارت است از:

(الف)– ۱۷/۵۰۰ میلیارد تومان

(ب) ـ ۸/۸۹۰ میلیارد ساعت، نیروی انسانی! و نتیجه برای هر نوجوان، دستاوردهای تنها، بعنوان چیزی، اندکی بالای صفر!

ریز هزینه، بیست (۲۰) ریال برای هر ساعت آموزشی برای هر دانش‌آموز است! اینک، با تقریب معیارهای زیر بر پایه‌ی نصاب ایران، می‌توان ترازنامه‌ی آموزش زبان را در جهان، تا سال دو هزار میلادی، تعیین کرد:

۱ـ یک دهم کل جمعیت ($\frac{۱}{۱۰}$) دانش‌آموزان فوق دبستان، چهارصد میلیون در چهار میلیارد جمعیت کنونی، و هفتصد میلیون در هفت میلیارد جمعیت، در سال دو هزار (۲۵ سال بعد).

۲ـ شش ساعت در هفته در ۳۵ هفته‌ی آموزشی در سال، افزون بر یکساعت تمرین در برابر هرساعت درس (میلیون ۴۰۰×۳۵×۲×۶)، برابر با ۱۶۸ میلیارد ساعت آموزشی، جمع کل صرف نیروی دانش‌آموزان ما، در زمان حال، و ۲۹۴ میلیارد ساعت، در سال دوهزار.

۳ـ بفرض ۲۴ ساعت کار در هفته برای هر دبیر زبان (۴ کلاس ۶۲ نفره، مجموعا" هر دبیر برای ۲۵۰ دانش‌آموز)، یک میلیون و ششصد هزار (۱/۶ میلیون) دبیر برای چهار صد میلیون کودک، با یک میلیاردو- سیصد و چهل و چهار میلیون (۱/۳۴۴ میلیارد) ساعت تدریس در زمان حاضر، و دو میلیون هشتصد هزار (۲/۸۰۰ میلیون) دبیر، با ۲/۳۵۲ میلیارد ساعت تدریس برای ۷۰۰ میلیون کودک در سال دو هزار؛ یعنی جمع نیروی کار دبیران و وقت دانش‌آموزان، عبارت خواهد بود ازچیزی بالغ بر:

(الف)ـ ۱۶۹ میلیارد ساعت آموزشی در زمان حاضر (۱۹۷۶م).

(ب) ـ ۲۹۶ میلیارد ساعت آموزشی در سال دو هزار با۵/۲ درصد رشد سالیانه!

۴ـ با محاسبه‌ی بیست ریال هزینه‌ی آموزشی هر ساعت برای یک کودک، و (با توجه به ۴ درصد نرخ رشد هزینه‌ی سالیانه‌ی زندگی)، ۴۰ ریال هزینه‌ی آموزشی هر ساعت برای یک‌کودک، در سال دو هزار، جمع هزینه‌های آموزش زبان فوق دبستان، در جهان، عبارت خواهد بود از:

(الف)ـ ۲۳۶ میلیارد تومان، یا ۴۸ میلیارد دلار (دلار برابر با ۷۰ ریال)، در زمان حاضر!

(ب)ـ ۱۱۸۴ میلیارد تومان، یا ۱۶۹ میلیارد دلار، در سال دو هزار، نزدیک به ۱۶ درصد رشد سالیانه!

در سال دوهزار، همچنین جهان، به تعداد یک میلیون نفر، دبیر زبان بیشتر نیازمند است. در یک دوره‌ی چهار ساله‌ی لیسانس زبان، در آستانه‌ی سال دو هزار، برای هزینه‌ی زندگی و تربیت یک دبیر، دستکم سالیانه، ۲۵ هزار تومان، باید در نظر گرفت. بدین‌ترتیب، بالغ بر یکصد میلیارد تومان (۱۴/۲۸۵ میلیارد دلار) برابر یک میلیون، با دو میلیارد و دویست و چهل میلیون (۲/۲۴۰ میلیارد ساعت تحصیلی، بخاطر اجرای برنامه‌ی آموزش زبانهای بیگانه، در سال دو هزار، در جهان، موردنیاز خواهد بود! اینک اگر، ارقام مربوط به هزینه‌ی ترجمه‌ی کتابها، مقالات،گزارش‌ها، و چاپ و انتشار آنها، از زبانی به زبان دیگر، درجهان

محاسبه شود، کم و بیش، هزینه و نیروی انسانی مربوط، پنج برابر چیزی خواهد شد که تا کنون ما، به‌محاسبه‌ی آنها، به تخمین، دست یازیده‌ایم، یعنی در حدود:

(الف)ـ ۸۴۵ میلیارد دلار هزینه، ۴۰ برابر درآمد **سالیانه‌ی**ایران‌از نفت، یا ۳ برابر هزینه‌ی نظامی و تسلیحاتی جهان در یک سال!

(ب)ـ ۱۴۸۲ میلیارد ساعت، اتلاف نیروی انسانی، برای آموزش زبان‌های بیگانه، و ترجمه‌ی آنها بیکدیگر!

این‌ها، کفاره یا بهائی است که بشریت ـ حدود دو سوم آنرا جهان سوم ـ باید بخاطر اختلاف زبانها، سالیانه بپردازد! و نیز زیان ناشی از میلیون‌ها اشتباه، سوءدرک، و سوءتعبیر فاجعه‌آمیز را، در واگردون‌زبانها از یکدیگر، پیوسته به‌تلخی و ناچاری، بجان پذیرا شود!

مفهوم دو نرخ رشد تورم زای یاد شده ـ به ترتیب‌بالغ بر ۵/۲ درصد، و ۱۶ درصد ـ آنستکه‌تقریبا" هر ۱۹ سال یکبار، مقدار مصرف نیروی انسانی در گیر در کار آموزش زبانهای بیگانه، و هر ۵ سال و چند ماه یکبار، مبلغ هزینه‌ی آن در جهان، دو برابر می‌شود! این هر دو نرخ رشد، بویژه برای جهان سوم، بسیار نا سالم، سرطانی، و بمراتب فوق ظرفیت آهنگ رشد اقتصادی، و امکان پرورش نیروی انسانی آن است. چنین آهنگ نابهنجار رشدی بی‌امان، هرگز بهیچ یک از کشورهای جهان سوم، اجازه نخواهد داد ـ صرف نظر از عدم امکان تأمین هزینه‌های کمرشکن مالی آن ـ که در تأمین پرورش نیروی‌آموزشی ما هر از دبیران واقعی زبان، برای تدریس زبانهای بیگانه در مدارس خود، توفیق یابد! و ناچار، نتیجه‌ی پرفاجعه‌ی این مصیبت، قربانی کرد فزاینده‌ی "کیفیت"، در "مسلخ کمیت"، و رشد پوچی، بینش نیهیلیستی، بی‌تفاوتی و سهل‌انگاری، نسبت به برنامه‌های فرهنگی، در جهان خواهد بود که هم‌اکنون، نسبت به بحران سترونی آن، بارها، اعلام خطر شده است!

با این وصف، آیا بشریت هنوز می‌تواند، همچنان کورکورانه و خونسرد، بدین هجا، بدین تجمل بی‌پروا، بدین‌بازی رسوا، بدین اعتیاد همه‌گیر، بدین اسر افکاری دهشتناک، بدین کابوس در برنامه‌ریزی تقلیدی، بدین مرده ریگ استعمار سده‌ی نوزدهم، بدین غربزدگی بد فرجام، در بطن مدارس جهان سوم، ادامه دهد؟!

ـ راستی راه رهائی از این مشکل چیست؟!

ـ مشکل، خود ناشی از چیست؟!

۱۲ـ آسیب شناسی یک اعتیاد

از هنگام انتشار زبان "ولاپوک **volapük** " (۱۸۷۹م)، بویژه از زمان طلوع جانشین برتر آن، "اسپرانتو" (۱۸۸۷م)، زبانها، با یک تقسیم‌بندی کاملا" تازه و انقلابی روبرو شده‌اند: علمی و غیر علمی (منابع، ش ۹/بند ۱۷)!

در زبانهای غیر علمی، یا زبانهای مادری اقوام مختلف جهان، همانند گیاهها و جنگل‌های خودرو، قاعده و ضد قاعده، منطق و ضدمنطق، خوب و بد، زشت و زیبا، سماعی و قیاسی، جاهلانه و عالمانه، حد وسط، همراه با افراط و تفریط، سره و ناسره، درهم، و در کنار هم، بگونه‌ای بس آشفته، روئیده‌اند. نابسامانی در سامان زبانهای غیر علمی، بعنوان سماعیات، استثناها، و بی‌قاعدگی‌ها، بصورت یک شر ضروری معتاد، پذیرفته شده است. زبانهای غیر علمی موجود، علی‌رغم همه‌ی زیبائی‌ها، و رسائی‌های گاهگاهی انکارناپذیرشان، از ـ چهار نقص بنیادی رنج می‌برند:

۱ـ تورم، یا فراوانی بیش از اندازه‌ی قواعد.
۲ـ دشواری و پیچیدگی بسیاری از قواعد.
۳ـ تورم، یا فراوانی بی‌قاعدگی‌ها و سماعیات.
۴ـ تورم، یا فراوانی بیش از لزوم واژه‌ها.

یک نارسائی زیانمند دیگر که ذاتی زبانها نیست، ولی در بسیاری از آنها، بصورت یک عارضه، ویک آفت پر زیان، دیده می‌شود، عارضه‌ی "ناهماهنگی تلفظ و خط"، یا "مشکل املاء و قرائت" است که تا پایان عمر، دست بگریبان بیشتر از افراد تحصیل کرده‌ی آن زبانهاست!

این دشواری‌ها، آموزش زبانهای غیر علمی را، بصورت یکی از مشکل‌ترین مواد آموزشی در جهان، در آورده است، و عملا"، مهر بطلان و بیهودگی، بر کاربرد هر روش، در آموزش زبانهای بیگانه، فرو برزده است.

نا اندیشیده، بسیاری می‌پندارند که فراگیری زبان مادری، بسهولت انجام می‌پذیرد! یک محاسبه‌ی کوچک، روشن‌می‌دارد که آموزش زبان‌های مادری، خود بیشترین نیروی ذهنی را در کسب یک مهارت ضروری، در طول تمام زندگانی بشر، بخود اختصاص می‌دهد!:

در هر لحظه و هر گام، در بیداری، هر کس مشغول تمرین زبان مادری خود، در تمامی ابعاد آن است ـ: یا آنرا می‌شنود، یا بدان سخن می‌گوید، یا آنرا می‌خواند، و یا در صور خیال خویش، بدان می‌اندیشد!

پژوهشها در رؤیا، حاکی از آنست که انسانها، بالغ بر سه چهارم $(\frac{3}{4})$ مدت خواب خویش را، خواب می‌بینند. خوابدیدن نیز بیک معنی، تمرین کردن بزبان مادری است. بدیگر سخن، از هر بیست و چهار ساعت، بیست و دو ساعت را ما، آگاه یا ناآگاه، در بیداری یا در خواب، خواسته یا ناخواسته، عالم یا جاهل، مشغول تمرین زبان مادری خود هستیم. و بدینسان، هرگز انسان، در هیچ رشته‌ای دیگر از رشته‌های فرهنگی، هنری و

فنی، خواسته یا ناخواسته، در مقایسه بازبان مادری، مشغول تمرین، پرورش، گسترش و کسب مهارت عملی نبوده و نخواهد بود! با محاسبه‌ی ۲۲ ساعت اشتغال ذهنی و عملی، و سمعی و بصری، تا هنگام اخذ دیپلم، یک نوجوان هیجده‌ساله، نزدیک به یکصد و چهل و پنج هزار ساعت، در زبان مادری خویش دارای تمرین است! با این وصف، با پشتوانه‌ی چنین سابقه و تمرینی بی‌نظیر، هنوز با تأسف و شگفتی، لیکن به آسانی و فراوانی، بارها شاهد بوده و هستیم که چگونه فوج، فوج، دیپلمه‌ها، هنگام نگاشتن یک نامه‌ی ساده‌ی درخواست کار، آشکارا دستخوش اضطراب می‌گردند؛ و یا بهنگام همه پرسی‌های خیابانی برای رسانه‌های همگانی، چگونه خود را می‌بازند، دچارلکنت زبان، لغزش‌های بیانی، گسسته‌گوئی، ناتمام گوئی، واژه‌خواری، فراموشی و لکنت‌های ذهنی، عوضی‌گوئی، نارسا گوئی، نابجا گوئی، و دهها نوع دیگر از آسیب‌های بیانی، می‌شوند!؟

از زبونی‌ها، نارسائی‌ها، و لغزش‌ها در فراگیری زبانهای بیگانه که دیگر باید دیده بر بست!

بخش مهم این همه ناتوانی و دشواری، ناچار از هیچ چیز، بجز از طبیعت وحشی، دیمی و خود روی زبان‌های غیرعلمی، و نارسائی‌ها وبی‌منطقی‌های بنیادی آنها، ناشی نمی‌شود.

۱۳– سهولت، و قانونمندی سراسری اسپرانتو

یک زبان علمی. بر پایه‌ی ساده‌ترین اصول "منطقی – ریاضی"، بی‌تردید باید، از همه‌ی نارسائی‌های خودروی بنیادی زبانهای غیرعلمی پالوده باشد!

اسپرانتو، با امتحان هشتاد و نه ساله‌ی خود (۱۹۷۶–۱۸۸۷)، در هر رشته اردانش، هنر و فرهنگ بشری، در زمان ما، تنها پاسخ موجود و رسا، به همه‌ی شرائط مورد انتظار، از یک زبان علمی و منطقی است.

خط اسپرانتو، مانند نت موسیقی، "آوانگار" است. هرچه را می‌نویسد، همان را می‌خواند، و هر چه را می‌شنود، همان را می‌نویسد! بدین ترتیب، در اسپرانتو، مشکل املاء، در همان چند دقیقه‌ی آشنائی با **الفباء** آن، برای همیشه منتفی می‌شود.

بی‌قاعدگی در نظام دستوری اسپرانتو، وجود ندارد. قواعد آن، از هر گونه پیچیدگی، عاری است، بسیار آسان و همه فهم است. شماره‌ی قواعد دستوری در اسپرانتو، به حدود یک درصد متوسط قواعد زبانهای غیرعلمی، کاهش یافته است. بطوریکه در برابر ۱۵۰۰ قاعده – میانگین قواعد، در زبانهای غیرعلمی – اسپرانتو، تنها دارای ۱۶ قاعده‌ی اصلی است. بدیهی است این شانزده قاعده‌ی اصلی، همانند فورمولهای ریاضی‌اند. معرفی و شناخت آنها، چنانکه در زیر خواهیم دید، به ده تا پانزده دقیقه وقت، نیازمند است. لیکن توجیه تفصیلی، همراه با ذکر مثال، و ورزش و تکرار آنها، تا کسب مهارت در کاربرد بجا، و تسلط بر آنها، به حدود سی ساعت، بذل توجه، و صرف دقت و وقت، نیازمند است.

۱۴– اسپرانتو، در بوته‌ی آزمایش زمان

اسپرانتو، در سال ۱۸۸۷، در ۸۹ سال پیش، پس از سیزده سال، مطالعه و تکامل، توسط دکتر "لودویک زامنهوف" (۱۹۱۷–۱۸۵۹)، به عنوان یک زبان بین‌المللی، نه زبان ملی، برای تسهیل روابط میان ملتها، انتشار یافته است. اسپرانتو بر پایه‌ی پنج اصل زیبائی تلفظ، منطقی بودن و بی‌استثنائی قواعد، کمی قواعد، سادگی قواعد، و قدرت معماری بسیار از ریشه‌هائی اندک، بنا شده است. الگوی تلفظ و موسیقی زبان اسپرانتو، زبان ایتالیائی است. از نظر ریشه‌ی واژه‌ها، از بیشتر زبانهای اروپائی، بویژه لاتین، آلمانی، فرانسوی، ایتالیائی، انگلیسی، یونانی، بهره جسته است. یعنی از هر زبان، واژه‌هائی را که بیشتر میان چند زبان مشترک، و از همه ساده‌تر است اخذ نموده، و با املاء بسیار ساده‌ی اسپرانتو، آنها را نگاشته است.

از نظر قواعد، اسپرانتو تنها دارای شانزده قاعده‌ی بنیادی است که می‌توان همه‌ی آنها را در مدت پنج دقیقه مطالعه کرد. در بخش پانزدهم این گفتار، ما این اصول شانزده‌گانه را بدست داده‌ایم. سهولت اسپرانتو

بحدی است که آنرا در ظرف مدتی بس کوتاه، حتی در ظرف چند ساعت، می‌توان آموخت، توضیح در این باره را در بخش پانزدهم این گفتار می‌توان یافت.

در تاریخ اسپرانتو، سه مرحله را باید از یکدیگر جدا نمود:

۱– پیش از جنگ جهانی اول (۱۹۱۸–۱۹۱۴).

۲– میان دو جنگ و دوره‌ی جنگ جهانی دوم (۱۹۴۵–۱۹۳۹).

۳– پس از جنگ جهانی دوم بدینسوی!

در دوره‌ی نخستین خود، اسپرانتو مورد استقبال جهانی قرار گرفت. در دوره‌ی میان دو جنگ، با رشد فاشیسم، نازیسم، و دیگر ناسیونالیسم‌های افراطی، و احساس خطر از طرف ملتهای استعمارگر، به خاطر زمزمه‌های آغاز نهضت‌های رهائی بخش ملی در مستعمرات، و همچنین هراس روسیه از نفوذ بیگانه در پرده‌ی آهنین، یکباره مقاومت‌های شدیدی علیه آموزش اسپرانتو در تمام جبهه‌ها، آغاز شد،

۱– آلمانها، اسپرانتو و دیگر زبانهای بین‌المللی وغیرآلمانی‌را، وسیله‌ی نفوذ و تبلیغات صهیونیسم اعلام کردند، و از ۱۹۳۶ آموزش آنرا در قلمرو خود، ممنوع اعلام داشتند. به پیروی از نازیسم آلمان، فاشیسم ایتالیا نیز رفتاری همانند را با اسپرانتو در پیش گرفت.

۲– استالین اسپرانتو را وسیله‌ی اخلال کاپیتالیسم بین‌الملل دانست، و بسیاری از اسپرانتیست‌های سرشناس روسی را، در تصفیه‌ی بزرگ خود، نابود ساخت. و راه آموزش آنرا در جهان کمونیسم **مسدود نمود.**

۳– امریکائیان، اسپرانتو را عامل کمونیسم بین‌الملل دانستند، و با انتشار کاریکاتورهائی به تخطئه‌ی آن، مبادرت ورزیدند.

۴– انگلیسها درمستعمرات و شبه مستعمرات خود، اسپرانتو را هر جا، بنا بر زمینه‌ی حساسیت‌های مذهبی، وابسته به اقلیت‌های مخالف اکثریت معرفی کردند. از جمله درایران آنرا، بیاری عوامل خود، با شایعه‌سازی، زبان بهائیت شمردند. در هند بگونه‌ای دیگر.

۵– فرانسویان در تمام مستعمرات هند و چین و افریقائی خویش، با غروری ویژه نسبت به زبان فرانسه، به انواع وسائل، فکر آموزش و گسترش اسپرانتو را در نطفه خفه کردند.

بدین ترتیب، یک وسیله‌ی آسان و ابتکاری جهانی برای تسهیل روابط بین انسانها، در دوره‌ی بحرانی دو جنگ، مشمول یک توطئه‌ی عمومی از هر طرف – از طرف نازیسم، کمونیسم، سرمایه‌داری و استعمار – قرار گرفت. می‌توان گفت که اربابان جنگ و استعمار، در طول دو جنگ جهانی، هرگز در توطئه‌ای علیه بشریت، تا این حد با یکدیگر، در هیچ موضوع به توافق نرسیده بوده‌اند!

لیکن خوشبختانه، پس از جنگ جهانی دوم، یکباره درها از همه سوی بروی اسپرانتو گشوده شده...
اسپرانتو اینک در بیشتر از دانشگاههای آلمان، هلند و دیگر کشورهای اسکاندیناوی، و نیز بسیاری

از دبیرستانهای فنلاند، هلند، افریقا، امریکای جنوبی، انگلستان، امریکا و کانادا، کوتاه سخن، در بیش از هشتاد کشور از اعضای سازمان ملل متحد، تدریس می‌شود.

مدتها صدای امریکا، آنرا بعنوان وسیله‌ی تبلیغ علیه کمونیسم، در جنگ سرد بکار گرفت. ناچار روسیه نیز بدان، در مقابله روی آورد. بزودی پکن، و واتیکان نیز در برنامه‌های رادیوئی خود، بدان پیوستند. چین و ژاپون تدریس اسپرانتو را در کشورهای خود توصیه کردند. در روسیه پس از استالین، کلوب‌های اسپرانتو، بویژه در سطح دانشگاهها، تشکیل گردید. مراکز اسپرانتیست‌ها در انگلستان، هم اکنون از مراکز مهم تدریس و انتشار زبان اسپرانتو بشماری‌روند. رادیو بی.بی.سی، درس اسپرانتو، می‌دهد.

دهها رادیو، در شرق و غرب، فراسوی مرزهای سیاسی و اختلاف مرامی، روزانه، یا بطور هفتگی، به اسپرانتو، برنامه پخش می‌کنند.

یونسکو، سازمان فرهنگی، تربیتی و علمی ملل متحد، در سال ۱۹۶۲، سازمان جهانی اسپرانتو را در ردیف بندب در ردیف سازمان جهانی صلیب‌سرخ، عضو وابسته‌ی خود شناخته است و فرا گرفتن اسپرانتو را به ملل عضو خود، توصیه کرده است.

همچنین هم‌اکنون بالغ بر یک صد مجله به اسپرانتو منتشر می‌شود. دهها هزار جلد کتاب تا کنون به اسپرانتو منتشر شده است. از جمله قرآن در بهترین چاپها و ترجمه‌ها همراه با اصل به سرمایه‌گذاری یونسکو، هزار و یک شب و خیام ما، در یکی از بهترین ترجمه‌های خود، و نیز بخش مهمی از نهج‌البلاغه، به اسپرانتو ترجمه و انتشار یافته است.

اسپرانتو اجازه داده است که نویسندگان ملل، اقلیت‌ها، و زبانهای کوچک برای نخستین بار، بطور مستقیم، در عرصه‌ی بین‌المللی، ابراز وجود و شخصیت معنوی نمایند، و به هماوردی با غول‌های ادبیات جهان، در یک بانک فرهنگ جهانی، مبادرت ورزند.

۱۵– اصول شانزده‌گانه‌ی اسپرانتو

۱– نوشتن: هر کلمه، همانگونه خوانده می‌شود که نوشته می‌شود. بدیگر سخن، مسئله‌ای بنام املاء در اسپرانتو وجود ندارد.

۲– واژه‌سازی: واژه‌های به اصطلاح بیگانه، یعنی واژه‌هائی که بیشتر از زبانهای غربی، از یک ریشه– مانند لاتین یا یونانی – گرفته شده‌اند، در اسپرانتو نیز بدون تغییر، البته با رعایت شیوه‌ی املاء اسپرانتو، بکار می‌روند. لیکن در باره‌ی واژه‌های مختلف از یک ریشه، تنها همان ریشه‌ی اصلی، گرفته شده و دیگر شکل‌های آن، بنا بر اصول اسپرانتو، بیاری پیشاوندها و پساوندهای آن، ساخته می‌شوند.

۳– پیوند: واژه‌های مرکب، از پیوند ساده‌ی واژه‌های موجود ساخته می‌شوند؛ واژه‌ی اصلی در پایان، و واژه‌ی فرعی، پیش از آن، قرار می‌گیرد. پساوندهای دستوری، خود در پیوندها، همانند واژه‌های مستقل بشمار می‌روند.

۴– خواندن: آکسان یا آوافشاره، روی سیلاب، یا واژه – بخش پیش از آخر کلمه، واقع می‌شود.

۵– حرف تعریف: نشان خاصی برای اسم نکره وجود ندارد. بلکه اسپرانتو تنها دارای یک حرف تعریف La ثابت برای همه‌ی حالات اسم است.

۶– اسم: اسم مفرد، دارای پساوند o- است. و جمع آن، پساوند "j–" می‌گیرد.

اسم یا در حالت فاعلی است یا مفعول مستقیم، مفعول مستقیم دارای پساوند (n –) است. حالت های دیگر اسم، با حروف اضافه شناخته می‌شوند، مانند مضاف‌الیه با "de"، مفعول با واسطه با "al" یا با حروف دیگری بنا بر معنی آنها در جمله.

۷– حروف اضافه: تمام حروف اضافه بر سر حالت فاعلی اسم، اضافه می‌شوند.

۸– پساوند جهت: برای نشان دادن جهت، واژه‌ها، از پساوند مفعول مستقیم (n–) بهره می‌جویند.

۹– صفت: "a–" پساوند صفت است. در موارد جمع و مفعولیت مستقیم اسم، صفت با موصوف خود (اسم)، تطبیق می‌کند. صفت تفضیلی بیاری "Pli...ol"، عالی با Plej، ساخته می‌شود.

۱۰– حذف: واپسن حرف با صدای اسم (o –) و حرف تعریف (a –) را می‌توان، برای رعایت خوش آهنگی بیشتر کلمه، در موارد لازم، حذف کرد، و بجای آن علامت حذف، یا آپیسترف (')گذارد.

۱۱– قید: یا وصف فعل، از ریشه‌ی صفت با پساوند "e –" ساخته می‌شود. مراتب تفضیلی و عالی‌آن، همانند صفت است.

۱۲ـ عدد: اعداد اصلی (۱۰ـ۱) عبارتند از:

Unu,du,tri,kvar,kvin,ses,sep,ok,naŭ,dek,
cent(100) Mil(1000)

دهگان، صدگان، هزارگان... با افزایش اعداد اصلی (۹ـ۱) بگونه‌ی پیشاوند افزوده برده، صد، هزار... ساخته می‌شوند: dudek = 20,ducent = 200,dumil = 2000

با افزایش پساوند صفت به عددهای اصلی، اعداد وصفی و ترتیبی ساخته می‌شود: ... یکمین unua برای ضرب، میانوند Obl ، برای کسر، پساوند on ، برای توزیع، پساوند op بکار می‌رود. اعداد، بصورت اسم (o-) و قید (e-) نیز بکار می‌روند.

۱۳ـ ضمیرهای شخصی: من Mi ، تو Ci، او (مرد) Li ، او (زن) Ŝi آن (اشیاء و جانوران) Ĝi ، ما Ni ، شما Vi ، آنها Ili ، سوم شخص مجهول (مردم) oni ، خودش، خودشان (سوم شخص منعکسه) Si ساخته می‌شوند. در حالت‌های جمع و مفعولی، ضمیر ملکی با اسم تطبیق می‌کند.
ضمیرهای ملکی با پساوند صفت (a-) افزون بر ضمیرهای شخصی ساخته می‌شوند.

۱۴ـ فعل: فعل دارای یک شکل تغییرناپذیر است، ماضی، دارای پساوند is- ، حال پساوند as- آینده، پساوند os- ، شرط، پساوند us- ، مصدر، پساوند i- فاعل گذشته، int فاعل حال ant فاعل آینده ont اسم مفعول گذشته، it مفعول حال، at و مفعول آینده، ot است.

فعل مجهول، بیاری صیغه‌ی مربوط از مصدر بودن esti ، افزودن بر اسم مفعول فعل موردنیاز ساخته می‌شود. جمله‌ی متمم فعل مجهول، همواره با حروف de یا per ، بمعنی "بوسیله‌ی"، آغاز می‌شود.

۱۵ـ *حرف اضافه‌ی عام*: هر حرف اضافه، دارای معنی مشخص و ثابتی است لیکن هرگاه نتوان یکی‌از حرف‌های اضافه‌ی مشخص را بکار برد، از حرف اضافه je (همانند ژوکر حروف) که بخودی خود دارای معنی مشخصی نیست، بهره می‌جویند. بجای حرف je نیز می‌توان، مفعول مستقیم را، بدون هیچ حرف‌اضافه‌ی‌دیگری، بکار برد.

۱۶ـ نفی: جائی که کلمه‌ی منفی دیگری وجود داشته باشد، حرف نفی عمومی ne ، حذف می‌شود.

۱۶ـ منابع مهم اسپرانتو بفارسی

آشنائی با اسپرانتو در ایران، ظاهرا" از ۶۶ سال پیش، آغاز شده است. درباره‌ی اسپرانتو بطور کلی،

از دیدگاه‌های اقتصادی، روانشناسی، زبانشناسی‌مقایسه‌ای، منطق ریاضی، ادبی، فرهنگی، علمی، روابط بین‌المللی، و تأثیر آن در نهضت‌های آزادی بخش زمان، و بسیاری از اقلیت‌های دیگر، مقالات بسیاری نگاشته شده و هنوز باید نگاشت. ما خود مجموعه‌ی مقالات خویش را در این باره در کتابی ـ سقوط برج بابل، انسان و انقلاب زبان ـ گرد آورده‌ایم (منابع، ش ۲۰). در اینجا، مهمترین منابع اسپرانتو به زبان فارسی، به ترتیب تاریخ انتشار آنها (۱۹۷۶ ـ ۱۹۱۰م)، در طول ۶۶ سال، از چهار سال پس از انقلاب مشروطیت تا امروز، برای مراجعه، و کسب اطلاع بیشتر علاقمندان، بدست داده می‌شود:

۱ـ لغت جدید اسپرانتو: در مجله‌ی بهار، سال اول تابستان ۱۳۲۸ق/۱۹۱۰م، چاپ ۲، ص۴۲۸ ـ ۴۲۷. ظاهرا" این نخستین‌نوشته‌ی فارسی درباره‌ی اسپرانتوست که باحتمال‌قوی بوسیله‌ی‌یوسف اعتصام‌الملک‌پدر شادروان پروین اعتصامی، مدیر مجله‌ی بهار، نگاشته شده است. در این مقاله، اصل بند اول سرود امید، همراه با ترجمه‌ی آن بفارسی نیز آمده است

شادروان بهمن شیدانی، در شرح حال خود بزبان اسپرانتو می‌نویسد که تحت تأثیر این مقاله، چند ماهی بعد، در قفقاز بیاری خود آموزی اسپرانتو را فرا می‌گیرد، و سپس خود به تألیف زبان‌آموز اسپرانتوی خویش بفارسی، همت می‌گمارد. (همین‌منابع، ش۴)

۲ـ میشل بکر ـ گروژان موپن: اسپرانتو در چهل درس (نخستین خودآموز اسپرانتو بفارسی)، ترجمه‌ی میرزا حبیب‌الله‌خان جاوید، میرزا هدایت‌الله‌خان جاوید، و مخاطب‌السلطان‌مشیری، انتشارات‌جمعیت اسپرانتیست‌های تبریز، با همت حاجی مخبرالسلطنه‌ی هدایت، والی آذربایجان، مطبعه‌ی مهرزرین و گراورسازی حسینی، همراه با فرهنگ اسپرانتو بفارسی برای هر درس، در ۱۸۳ صفحه، تبریز ۱۳۴۰ قمری/۱۳۰۰ شمسی/۱۹۲۱م (چاپ عالی، هنوز در صورت افست در خور استفاده‌ی نوآموزان) اصل این کتاب:

Michel Becker Kaj E. Grosjean Maupin: Esperanto en Kvardek lecionoj

۳ـ زبان بین‌المللی، سالنامه‌ی پارس، تهران ۱۳۰۷ شمسی/۱۹۲۸م، بخش ت/ص۳۴ـ۳۳ (همراه عکسی از ۱۲ تن از هئیت رئیسه‌ی کلوب اسپرانتیست‌های تهران)

۴ـ بهمن شیدانی: لسان عمومی اسپرانتو (خودآموز اسپرانتو بفارسی همراه با فرهنگ کوچک اسپرانتو بفارسی، و نظر بالغ بر سیزده تن از ایرانیان اسپرانتودان، در باره‌ی سهولت و فایده‌ی اسپرانتو در مقدمه‌ی آن)، چاپ ۲، چاپخانه‌ی فردوسی، تهران ۱۳۰۸ شمسی /۱۹۲۹م

۵ـ احمد کسروی: اسپرانتو را چگونه آموختم، در نظر خواهی بهمن شیدانی ـ لسان عمومی‌اسپرانتو، مقدمه/ص۱۱ـ۱۰، چاپ ۲، تهران ۱۳۰۸ شمسی/۱۹۲۹م (این مقاله‌ی کوتاه کسروی که شامل ترجمه‌ی چند ضرب‌المثل ترکی به اسپرانتوست، تجدید چاپ شده است در: کاروند کسروی، بکوشش یحیی ذکاء، کتابهای جیبی، تهران، چاپ ۱، ۱۳۵۲ شمسی/۱۹۷۴م، ص۲۶۹ـ۲۶۸)

۶ـ داریوش نمسه‌چی: ترجمه کلید اسپرانتو، و جلد متمم آن ۱۳۰۹ شمسی /۱۹۳۰م (کلید اسپرانتو خودآموز بسیار کوچکی است که به بسیاری از زبانها منتشر شده است. سازمان جهانی اسپرانتو هنوز نیز ترجمه‌ی فارسی این کتاب را که در ایران نایاب است، جزء کتابهای موجود و قابل فروش خود، هر سال فهرست می دهد).

۷ـ احمد کسروی: زندگانی من، یا ده سال در عدلیه، تهران، ۱۳۲۳ شمسی/۱۹۴۳م، چاپ ۴، ـ انتشارات باهماد آزادگان، تهران ۱۳۴۸ شمسی/۱۹۶۹م، ص۸۲، ۱۴۳، ۱۵۸، ۱۶۱، ۳۱۲، ۳۱۶ (گزارش کسروی از روی کرد خود به اسپرانتو بسیار مهم است، و نشان می‌دهد که‌وی قبل از ۱۲۹۹ شمسی/۱۹۲۰م، با آن آشنا شده و حدود چهار سال بعد سلسله مقالاتی بعربی نیز در روزنامه‌ی دو زبانه‌ی عربی انگلیسی "الاوقات العراقیه" "

چاپ عراق نگاشته و کتابی را نیز از اسپرانتو به عربی ترجمه کرده که در چاپخانه‌ی العرفان بچاپ رسیده است. اهمیت کسروی در گسترش اسپرانتو در عراق را ما موضوع تحقیق جداگانه‌ای قرار داده‌ایم که در کتاب "سقوط برج بابل" انتشار یافته است).

۸ـ دکتر ناصرالدین صاحب‌الزمانی: اصول آموزش انشاء، انتشارات مروج ـ امیرکبیر، تهران ۱۳۲۹ ـ شمسی/۱۹۵۱م، ص۱۰۸ـ۱۰۵

۹ـ دکتر ناصرالدین صاحب‌الزمانی: سقوط برج بابل ـ انسان، و انقلاب زبان، مجله‌ی دانشکده، انتشارات امور فرهنگی دانشگاه تهران، ش ۲، بهار ۱۳۵۴ شمسی/۱۹۷۵م، ص۱۴۸ـ۱۱۵.
با انتشار گزارش خلاصه‌ای از این مقاله، در مجله جهانی اسپرانتو، در اکتبر ۱۹۷۵، در حقیقت‌سکوت سی و هفت ساله‌ی ایران (۱۹۷۵ـ۱۹۳۸م) در باره‌ی اسپرانتو، در سطح جهانی شکست و نامه‌های تبریک فراوانی از ژاپون، استرالیا، کانادا، امریکا، و بسیاری از کشورهای اروپائی برای چند تن از اسپرانتیست‌های ایران، ارسال شد. در این باره رک: **Esperanto, n-ro 838, okt. 1975, p. 174 (UEA, nieuwe binnenweg 176 Rotterdam-3002, Holland)**

۱۰ـ پرفسور. آرماند: زبان بین‌المللی اسپرانتو، ترجمه‌ی غلامحسین متین، مجله‌ی پیام نوین، نشریه‌ی انجمن فرهنگی ایران و شوروی، ش مسلسل ۱۱۴ تیر ـ مهر ۱۳۵۴ شمسی/۱۹۷۵، ص۳۶ـ۳۴ (پرفسورآرماند معاون کمیسیون امور هماهنگی روابط بین‌المللی متخصصان اسپرانتو در شوروی است. این مقاله شامل گزارشی از پیشرفت اسپرانتو در شوروی را بدست می‌دهد.

۱۱ـ دکتر ناصرالدین صاحب‌الزمانی: روانشناسی، زبان، و اسپرانتو، مجله‌ی دانشکده، انتشارات امور فرهنگی دانشگاه تهران، ش ۴، پائیز ۱۳۵۴ شمسی/۱۹۷۵م، ص۴۶ـ۲۶

۱۲ـ دکتر ناصرالدین صاحب‌الزمانی: انسان و انقلاب زبان، مجله نگین، ش۱۲۸ دیماه ۱۳۵۴/ژانویه ۱۹۷۶، ص۱۲ـ۷/۵۹ـ۵۵. رک: قسمت دوم این مقاله در: مجله نگین ش ۱۲۹، بهمن ۱۳۵۴/ فوریه ۱۹۷۶، ص ۳۸ـ۳۵ (این مقاله با اندک تغییری همان مقاله‌ی سقوط برج بابل است)

۱۳ـ دکتر ناصرالدین صاحب‌الزمانی: زبان: مظهر یک بحران؟! مجله‌ی‌نگین، ش۱۳۰، نوروز ۱۳۵۵ / مارس ۱۹۷۶، ص۲۲ـ۱۹/۶۰ـ۵۸

۱۴ـ دکتر ناصرالدین صاحب‌الزمانی: بحران زبان در ایران وجهان، مجله‌ی‌خواندنیها ش۵۶ـ۵۴، فروردین ۲۵۳۵ (سال ۳۶)، ۱۹۷۶م (به نقل از مجله‌ی‌نگین نوروز ۱۳۵۵).

۱۵ـ میرمهدی موءبد: در پیرامون اسپرانتو، زبان دوم جهانی، مجله‌ی هوخت (انتشارات انجمن زرتشتیان ایران) ش۱، سال ۲۷، فروردین ۲۵۳۵ شا/۱۹۷۶، ص۲۵ـ۲۲، (وبقیه‌ی مقاله در) مجله‌ی هوخت، ش۲، اردی‌بهشت ۲۵۳۵/۱۹۷۶، ص۳۷ـ۳۴

۱۶ـ د.آرماند: اسپرانتو زبانی که قرار بود جهانی گردد، مجله‌ی دانشمند، ش۱۵۴، مرداد ۲۵۳۵/ جولای ۱۹۷۶، ص۵۰ـ۴۹، نقل خلاصه از شماره مسلسل ۱۱۴ مجله‌ی پیام نوین.

۱۷ـ دکتر رجبعلی مظلومی (ر.م): درباره‌ی زبان اسپرانتو، مجله‌ی دانشکده، انتشارات امور فرهنگی دانشگاه تهران، ش۵/۲۵۳۵/ص ۱۲۰ ـ ۱۱۶

۱۸ـ دکتر ناصرالدین صاحب‌الزمانی: زبان دوم ـ معرفی برترین دستاور بشر در قلمرو زبان (شامل جامع‌ترین خودآموز اسپرانتو بفارسی، همراه با نمونه‌هائی از شعر، نامه‌نگاری، اصول نقطه‌گذاری، ادبیات، و ـ اطلاعاتی درباره‌ی مراکز و مطبوعات مهم بین‌المللی اسپرانتو)

یادداشت: کسانی که کتاب "زبان دوم" (خودآموز اسپرانتو) را خوانده باشند، می‌توانند با مراجعه، یا مکاتبه با مطبوعاتی عطائی ـ تهران، ناصرخسرو، روبروی دارائی ـ تلفن ۳۱۲۴۲۴، کتاب زیر را بنام اسپرانتو برای کودکان، همراه با فرهنگ آن (همین منابع ش۱۹)، بخاطر تکمیل اسپرانتوی خویش، تهیه نمایند. این کتاب، اگرچه در اصل برای کودکان تهیه شده است، لیکن برای نوآموزان بزرگسال نیز، بسیار مناسب است:

Solomon, G.G. : Esperanto por Infanoj.

۱۹ـ رضا افشار: فرهنگ کوچک اسپرانتو ـ فارسی، برای کتاب اسپرانتو برای کودکان (همین منابع، ش ۱۸/یادداشت)، تهران ۱۹۷۶/۲۵۳۵م (این فرهنگ بصورت پلی‌کپی تهیه شده است. لیکن می‌توان آنرا از مطبوعاتی عطائی ناشر خودآموز اسپرانتو، تهران، ناصرخسرو، موقتا" تا انتشار فرهنگ جامع اسپرانتو بفارسی، تهیه کرد.

۲۰ـ دکتر ناصرالدین صاحب‌الزمانی: فرهنگ و انقلاب زبان، انتشارات امور فرهنگی دانشگاه تهران، مهرماه ۲۵۳۵ (گفتار حاضر)

۲۱ـ دکتر ناصرالدین صاحب‌الزمانی: سقوط برج بابل (کتاب، مجموعه‌ی مقالات درباره‌ی اسپرانتو) تهران، زمستان ۱۹۷۶/۲۵۳۵، مطبوعاتی عطائی

۲۲ ـ دکتر محمد رضا باطنی: جامعه‌شناسی‌زبان، مجله فرهنگ‌وزندگی، ش ۲۱ ـ ۲۲، پائیز ۲۵۳۵

به‌علت استقبال شدید دانشجویان و علاقمندان کلاسهای زبان اسپرانتو از آبانماه جاری در محل امور فرهنگی دانشگاه تهران تشکیل میشود.

برای ثبت‌نام، میتوانید به‌کانون کتاب امورفرهنگی‌مراجعه فرمائید.

On the 10th December 1954, the 8th General Conference of UNESCO at Montevideo approved the following Resolution:

"'the General Assembly of UNESCO, after dicussion of the Report of the Director General on the 'International Petition on Esperanto',

1. Notes the success that Esperanto has had in the field of international intelectual relations and closer mutual understanding between peoples;

2. Observes that this sucess is in accord with the aims and ideals of UNESCO;

3. Authorises the Director General to follow up the experience acquired through the utilisation of Esperanto in education, sciences and culture, and to co-operate for this purpose with the 'Universala Esperanto-Asocio' in all matters of interest to both Organisations;

4. Notes that serveral Member States have declared their readiness to introduce instruction of Esperanto into their schools, both elementary and higher grades, and invites these Member States to inform the Director General of the resultes achieved in this connection"